

و چون حضرت در هنگام توجه تسخیر قلعه چنور، نذر کرده بودند، که بعد از حصول اینمقام بزیارت مرقد منور خواجه معین الدین چشتی، سنجری، که در خطه اجمیر واقعست، توجه فرمایند؛ جهت وفا این نذر، از همان راه، بجانب اجمیر توجه فرموده، تمام آن راه پیموده طی فرمودند. و بتاریخ یکشنبه، هفتم رمضان، باجمیر رسیده، شرایط طواف و زیارت بجای آورده، فقرا و مساکین آن بقعه را، بصلات و صدقات شاد ساختند؛ و ده روز در آن مقام متبرک، اقامت فرموده، عذر عزیمت بجانب مستقر سیر خلافت معطوف فرمودند.

ذکر وقائع سال سیزدهم الهی

ابتدای اینسال روز پنجشنبه، چهاردهم رمضان، سنه خمس و سبعین و تسعمائة بود. و در ابتدای این سال، اعلام نصرت انجام، از خطه اجمیر در حرکت آمده، از راه میوات، بجانب دارالخلافت آگرا، متوجه گردید. در اثناء راه، جنگل که مسکن شیو بود پیش آمد. شیوی سهاک از نیستان، آمده، بندگان جانسپار، که همیشه ملازم رکاب ظفر اقتساف بودند، دست به تیر کشاده، آن جانور را بر خاک هلاک نشانزدند. و حضرت فرمودند: که اگر دیگر بار اینچنین قضیه رو دهد، تا حکم جهاد مطاع صادر نگردد، هیچکس بقتل سباع جرات نذماید. در اثناء اینحال، شیو دگر بصد تندی، و علابت شیو اول، از جنگل بر آمده، رو بجانب انحضرت آورد؛ و از ملازمان درگاه بیحکم هیچکس نتوانست ارتکاب قتل نمودن. درینوقت شهریار شیو شکار از اسب پیاده شده، نفلگی بجانب آن سبغ اداخندند؛ اتفاقاً از دک زخمی، بگوشه دهان سبغ رسیده، پوستمال گذشت. شیو بصولت تمام، از جا برجسته،

متوجه آنحضرت شد؛ و آنحضرت در مقام آن بودند، که تفنگی دیگر انداخته، او را از پا در آورند. درین اثناء عادل محمد قندهاری جرأت نموده تیری در خانه کمان فهاده متوجه شیر شد. شیرو از جانب حضرت تافته حمله بر عادل محمد آورد. و عادل محمد را از پا انداخته، خواست، که سر او را در دهن گیرد. آن مرد پر تهور، درینحالت آرم یکدست خود را، در دهن او فهاده، خواست که بدست دیگر خنجر از غلاف کشیده، بر شکم او بزند. اتفاقاً، دسته خنجر بغلاف بند شده بود، تا کشیدن بند گوشت و پوست دست او درهم خائید. باوجود اینحالت، خنجر از بند غلاف خلاص کرده، زخمهای عذیف بر شکم شیر زد. و جوانان دیگر، هم از هر طرف در آمده، آن شیر را کشتند. و عادل محمد چون بزخمهای شیر مجروح شده، و وزای این زخم، زخم شمشیر نیز از دست یکی با و رسیده بود، چندگانه بر بستر دردمندان افتاده، آخر بهمان دردی در گذشت.

بعد از فراغ از شکار شیر، وقتی که اردوی همایون بحدود الور رسید، حکم اشرف بذفاز پیوست؛ که اردو بجانب الور رود، و خود بنفس فغیس از راه نازول نهضت نموده، ملاقات شیخ نظام نازولی کرده، بار و رسیدند. و از آنجا کوچ نموده بمركز دائره خلافت، شرف نزول ارزانی داشتند. و بعد از چند ماه، اراده تسخیر قلعه رتهنبور که از امهات قلعه هندوستان ست، و برفعت و استحکام مشهور، بخاطر اشرف راه یافته، فرمان باحضر عساکری، که در یورش چنور همراه نبودند صادر شد. و اشرف خان، میر منشی، و صادق خانرا با بسیاری از افواج قاهره، باین خدمت فرستادند. چون امراء عظام چند منزل، بجانب رتهنبور رفتند، خیر فساد و طغیان میرزایان، اولاد محمد سلطان میرزا، که از

گجرات از پیش چنگیز خان فرار نموده، بمالوه آمده، قلعه اجین را محاصره نموده بودند، بمسامع علیه رسید. حکم جهانمطاح بنفاد پیوست، که قلیچ خان، با جمعی از امراء و لشکری، که برفته بظهور تعیین شده بودند، متوجه مندر شده، در دفع فساد میرزایان مساعی جمیله بظهور آورد. هر دو لشکر، بمقتضای فرمان قضا جریان، یکجا شده، چون بحدود سرریس رسیدند، شهاب الدین احمد خان حاکم آن سرکار باستقبال پیش آمده ملحق گشت؛ و باتفاق روان شدند. چون سارنگپور محل نزول امراء گردید، شاه دماغ خان، حاکم آنجا، با جمعی که داشت، بامراء پیوسته، جمعیت عظیم در لشکر منصور بهم رسید. میرزایان از توجه لشکر فیروزی اثر، خبردار شده، دست از محاصره باز داشته، رو بجانب مندو آوردند. محمد مراد خان، و میرزا عزیز الله، که در قلعه اجین متحصن بودند، از تعب محاصره خلاص شده، بامراء پیوستند؛ و همه باتفاق سر در تعاف مخالفان نهادند. میرزایان ازین معنی واقف شده، از مندو بکنار آب نریده گریختند. و آنچنان سراسیمه، از آن دریا گذشتند؛ که اکثر مردم ایشان در آن آب غرق گشتند.

انفاقا درین ایام جهجار خان حبشی، چنگیز خان، حاکم گجرات را، که در میدان تر پوایه غافل میرفت، بقتل رسانید. میرزایان ازین معنی خبر یافته، فترات گجرات را غنیمت دانسته، روی فرار بآن دیار آوردند. و امراء نامدار از کنار آب نریده برگشته، جاگیرداران مندو بجاگیرهای خود رفتند؛ و صادق خان و قلیچ خان و دیگر امراء بدرگاه گیتی پناه آمده، بالطاف خسروانه سرافراز گشتند. و میرزایان، که بگجرات رفتند در دهله اول، قلعه چنپانیر را، در تصرف آورده رو بجانب بروج آوردند. و آن قلعه را بمحاصره در پیچیده، بعد مدتی از رستم خان رومی، که در آن

قلعه متحصن بود، گرفته، او را نیز بعد از مدتی بخداع کشتند. و بقیه این داستان، در محل خود ایراد خواهد یافت.

درین سال، فرمان بطلب میر محمد خان کلان، و قطب الدین محمد خان، و کمال خان کهر، که در سرکار پنجاب جاگیر داشتند، صادر شد. و امراء مذکور، بدرگاه معلی شتافته در ماه ربیع الاول، سنه ۱۰۷۰ و سبعین و تسعماته، پیشکشهای لائق گذراندند. و بعرض ایشان، حسین قلیخان، و برادرش اسمعیل خان را، از ناگور طلبیده، بحکومت ولایت پنجاب نامزد گردانیدند. و جاگیر میر محمد خان کلان، در سرکار سفل تفتخواه شد؛ و حسین قلیخان، در هذگامیکه رایات جلال بعزیمت تسخیر رفتهنبور نهضت میفرمودند، بشرف ملازمت سرافراز گشته، دران یورش ملازم رکاب ظفر افتساب گردید. و بعد از آنکه فتح رفتهنبور روی داده، دارالخلافه آگه محل نزول اجلال گردید، حسین قلیخان با برادرش رخصت یافته، متوجه پنجاب گشت.

و هم در غره رجب، اینسال، رایات اعلی، بعزیمت فتح رفتهنبور، از مرکز دائره خلافت، در حرکت آمده، دارالملک دهلی مورد موکب جلال گردید.

روان شد، لشکری با فتح همراه؛ که از دریا بر آرد گرد بر ماه. چند روز دران شهر توقف فرموده در نواحی پالم، شکار قمرغه طرح انداخته، قریب چهار هزار جاندار صید کردند. و بعد ازان، عنان عزیمت بجانب قلعه رفتهنبور معطوف داشته، در آخر ماه شعبان، بدای ان قلعه رسیدند. و زای سرجن ضابط انقلعه متحصن گشته، در قلعه را بر روی موکب ظفر اثر کشید. و انحضرت قلعه را مرکزوار درمیان گرفته محاصره فرمودند.

ذکر وقائع سال چهاردهم الهی

ابتداء ایفسال روز جمعه بیست و پنجم رمضان، سنه ست و سبعین و تسعمائنه بود. و در ابتداء این سال همان توجه بتسخیر قلعه رفته‌نپور معطوف داشته، در اذک مدت بیای قلعه رسیده، مرکزوار در میان گرفتند. و مورچل پیش برده، سابط موجود ساخته، بضرپ توپ چند جا رخنه کردند. سرجن والی قلعه چون حال برین منوال مشاهده نمود، از اوج غرور و سرکشی بخصیض مسکنت آمده، پسران خود، دوده و بهوج نام را از قلعه بیرون فرستاده، امان خواست. آنحضرت پسران سرجن را، که بعجز وزاری روی بدرگاه آسمان جاه آورده بودند، مشمول مراحم فرموده، از جرائم او در گذشتند. و حسین قلیخانرا که خطاب خانجهانی داشت، فرستادند، که درون قلعه رفته، تسلی او فرموده، او را بملازمت حضرت آورد. و او از راه اخلاص و خدمت گاری در آمده، در سلک بندها انظام یافت. و در روز چهارشنبه، سیوم شوال، سنه مذکور، فتح قلعه شد. و روز دیگر، حضرت خلیفه الهی، تماشای قلعه تشریف بردند. و حکومت و حراست قلعه را، بمهتر خان تفویض فرموده، علم معاودت بمستقر خلافت بر افراشتند. و خواجه امین الدین محمود، مخاطب بخواجه جهان، و مظهر خانرا فرمودند، که اردوی همایون را، از راه راست بدارالخلافت آگرة ببرند. و خود بجذاج تعجیل، متوجه طواف مزار، فائض الانوار، حواجه معین الدین چشتی، گشته یک هفته، آنجا توقف فرموده، هر روز بمزار شریف تشریف فرموده، فقرا و مستحقان را غنی و مستغنی میگردانیدند، و بعد ازان متوجه دارالخلافت آگرة گردیدند. و روز چهارشنبه، بیست و چهارم، ذی‌قعدة، سنه ست و سبعین، و تسعمائنه، آگرة

مستقرایات جلال شد. و چون دربار خان، که از ندمای مجلس بود، و بجهت بیماری، همراه اردو بود، و پیش از وصول موکب همایون، با آگه وفات یافته بود، حضرت خلیفه الهی در مجلس طعام او تشریف برده، و زنگ او را نوازشهای بادشاهانه فرمودند.

ذکر سبب بنای بلده فتح پور

چون چند مرتبه حضرت را فرزندان تولد شده، نمازده بودند، و حضرت ولایت پناه حقایق آگاه عارف الله شیخ سلیم چشتی که در قصبه سیکری که در دوازده کوهی آگه است، ساکن بود، از آنجایی که حضرت خلیفه الهی را باین طایفه حسن ظن بسیار است، بملاقات حضرت شیخ رفته، روزی چند در منزل شیخ بودند، و حضرت شیخ مؤدباً قدم فرزندان سعادت‌مندی رسانیده، آنحضرت را افتعاش بوده، چند مرتبه بملاقات شیخ رفته در هر مرتبه ده روز و بست روز آنجا بوده، عمارت عالی بر بالای کوه، فریب خانقاه شیخ، طرح انداختند. و جهت شیخ نیز، خانقاه جدید، و مسجد عالی، که امروز در ربع مسکون عدیل خود ندارد، فریب منازل بادشاهی طرح انداخت. و هرکس از امراء، خانه و منزل جهت خود بنیاد کرد، و چون یکی از حرمها، حامله شد، حضرت او را، در منزل شیخ آورده، گذاشتند، و خود گاه در آگه، و گاه در سیکری، میدویدند، و سیکری را فتح پور نامیده، عمارات از بازار و حمام طرح فرمودند.

ذکر فتح قلعه کالینجر

و این قلعه ایست، بغایت متین. و سلاطین سابق دائم در هوای تسخیر این بوده اند. و شیرخان افغان، بعد از محاصره یکسال، در آتش

عسای تسخیر، این قلعه سوخته؛ چنانچه در احوال شیرخان مذکور شد. و این قلعه را، در فترات افغانان، راجه رامچند، راجه پنه، از بجلی خان، پسر خوانده بهار خان افغان، بمبلغ کلی خریدده بود. و در همین ایام، که خبر فتح قلعه چنور و رفته‌نپور، در اطراف عالم انتشار یافت؛ افواج منصوره، که در حوالی قلعه کالینچر جاگیر داشتند، و دائم در تدبیر، و تسخیر این قلعه میبودند، خواستند که سلسله جنگ و جدال را، تحریک دهند. راجه رامچند، که مردی دانا و کار کرده بود، و خود را از خدمتگاران این آستان می شمرد، مقالید قلعه را، با پیشکشهای لائق، محصور و کلامی خود، بتهذیب فتوحات بدرگه فرستاد. و همانروز، محافظت و حراست قلعه کالینچر را، بمجنون خان قاقشال، که از جاگیر داران آن نواحی بود، تفویض فرموده، بومنان استمالت بر راجه رامچند، فرستادند. و این قلعه، در ماه صفر، سنه سبع و سبعین و تسعماته، موافق سال چهاردهم الهی، بتصرف اولیای دولت فاعره در آمد.

ذکر ولادت حضرت شاهزاده عالی مقدار

سلطان سلیم میرزا

روز چهارشنبه، هجدهم ماه ربیع الاول، سنه سبع و سبعین و تسعماته، موافق سال چهاردهم الهی هفت گهزی از روز گذشته بود، که کویک ولادت با سعادت، شاهزاده عالی مقدار، سلطان سلیم میرزا، در منزل هدایت پناه ولایت دستگاه شینم سلیم چشتی، در بلده فتح پور، از افق جاه و جلال طالع گشت.

* بیت *

گرامی دُری از دریای شامی، چراغ روشن از نور آهی،
گرفته در حریرش دانه چون مسک، چو مروارید تر در پنبه خشک.

درانوقت، حضرت خلیفه الهی در آگره تشریف داشتند. شیخ ابراهیم داماد شیخ سلیم این مرثده را رسانیده، از مراحم خسروانه سرافرازیها یافت. و بشکرانه این نعمت عظمی، و موهبت کبری، خلایق را از انعام عام بهره‌ور گردانیده، زندانیان را خلاص فرمودند. و جشنهای بادشاهانه ترتیب داده، تا هفت روز صدای عیش و نشاط در دادند. و تاریخ این ولادت سعادت نشان، شاه آل تمر یافته بودند. و خواجه حسین مروری قصیده گفته بود؛ که مصراع اول تاریخ جلوس حضرت خلیفه الهی، و مصراع ثانی ولادت شاهزاده جهانیان باشد؛ و این مطلع ازان قصیده است. بیت.

لله الحمد، از پی جاه و جلال شهریار،

گوهر مجدد از محیط عدل آمد برکنار.

مبلغ دولک ننگه، در صله این قصیده، انعام خواجه حسین فرمودند. و اکثر شعری وقت تاریخ، و قصیده گفتند؛ و بانعام و صله، فوازش یافتند. و پیشتر اوقات بودن حضرت خلیفه الهی در فتح پور قرار یافته، و حضرت فتح پور را پای تخت قرار داده، قلعه سنگین بره‌دور شهر فرمودند، و عمارات عالی بنا یافته، شهر عظیم شد. پیش از تولد مبارک، شاهزاده فرخنده مولد، حضرت در باطن فیض موطن خود گردانیده بودند، که اگر حق سبحانه و تعالی، در پی از دریای بادشاهی، و گوهری از سرچ نامتفاهی، کرامت فرمانید؛ پیاده بزیارت مزار مورد الانوار، حضرت قطب الواعلین، خواجه معین الدین چشتی، قدس سره، تشریف فرمانید. حضرت بایفاء بدر پرداخته، روز جمعه، دوازدهم شعبان، سنه سبع و سبعین و تسعماته، از دارالخلافت آگره، پیاده متوجه اجمیر گشتند. و هر روز شش کروه هفت کروه طی میفرمودند. و هم از گرد راه، بزار خرامیده، بشراط زیارت، و مراسم طواف پرداخته، چند روز دران مقام، فرشته احترام،

اوقات بانعام و اتفاق گذرانیدند و بعد از چند روز، از اجمیر معاودت فرموده، متوجه دهلی گشتند. و در رمضان، سنه سبع و سبعین و تسعمائة، ظاهر دهلی، منخیم عساکر جابه و جلال گردید.

ذکر وقائع سال پانزدهم الهی

ابتدای اینسال، روز شنبه، ششم شوال، سنه سبع و سبعین و تسعمائة بود، اوائل اینسال حضرت شاهنشاهی در دهلی تشریف داشتند، و بعد از طواف مزارات متوجه دارالخلافه گردیدند.

ذکر ولادت با سعادت شاهزاده شاه مراد

در روز پنجشنبه، سیوم محرم سنه ثمان و سبعین و تسعمائة، موافق سال پانزدهم الهی، طلوع اختر سلطنت و اقبال، شاهزاده شاه مراد، در منزل ششم سلیم دست داد. و حضرت خلیفه الهی بجهت ادای شکرانه این عطیه کبری، دست بدل و سخا از آستین جود و عطا بر آورده جنسی عظیم ترتیب دادند. و طبقات آفام، از انعام عام آنحضرت کامیاب گشتند، و امرا و مقرنان درگاه، علی حسب اختلاف مراتبهم، پیسکسپای لائق گذرانیدند. و بخلعتهای فاخره مشرف شدند. و الحمد لله علی تواتر الایام و تکثیر نعماته. و مولانا قاسم ارسلان، برای ولادت شاهزاده شاه مراد، تاریخچه گفته، که از مصراع اول، تاریخه تولد شاهزاده عالی نواد سلطان سلیم بلغه الله الی غایه مایتمناه، و از مصراع دانی، تاریخ ولادت شاهزاده شاه مراد مفهوم میشود. • بیت •

ز نور پاک جو سلطان سلیم شد نازل،

نوامی شاه مراد، این اکبر عادل.

ذکر نهضت اعلام جهانگیر بخطه اجمیر

چون حضرت خلیفه الهی هر سال یک نوبت از هر جا که میبودند، خود را بطواف مزار قطب الواصلین، معین الحق والدین، حسن سنجر، قدس سره، بخطه اجمیر میرسانیدند؛ و درینسال فرخنده فال، بجهت شکرانه این موهبت، بتاریخ بستم ربیع الآخر، سنه ثمان و سبعین و تسعمائة، پای دولت در رکاب سعادت نهاده عازم اجمیر گشتند. و دوازده روز بواسطه سامان بعضی ضروریات، در فتح پور توقف نموده، بکوچ متواتر خطه اجمیر را رشک ریاض جنان گردانیدند. و سکن آن روضه رضیه را از افضال عام، کامیاب و محفوظ ساختند. و بجهت ترفیه حال برابا، که در معجون طینت آن بادشاه عالی نژاد تخمیر یافته، حکم فرمودند؛ تا بر دور خطه اجمیر حصاری محکم و مضبوط طرح انداختند. و بجهت نشیمن خاص، قصر عالی بر زمین نهادند. و امرا و خوانین و سائر مقربان درگاه، در تعمیر منازل، بر یکدیگر سبقت جستند. و حضرت اعلی، مواضع و قریات حویلی اجمیر را، میدان امراء قسمت فرمودند. تا محصول آنرا صرف عمارت نمایند. و روز جمعه، چهارم ماه جمادی الآخر، سنه مذکور، در کنف صحت و عافیت، از اجمیر کوچ نموده، شانزدهم ماه مذکور، ظاهر قصبه ناگور مخیم عساکر جاه و جلال گردید.

حوض بزرگ، که در ظاهر شهرست، بتمام سپاهیان امر فرمودند، که آن حوض را تقسیم نموده، کفده بآب برسانند؛ و خود بسعادت، سیر آن کول فرموده، شکر تبار نام نهادند. و همدین ایام، که ظاهر ناگور مضرب خیام فلک احتشام بود، چندر سین، پسر زای مالدیو آمده، در سلک بندگان درگاه انتظام یافته، پیشکشهای لائق گذرانید؛ و همچنین

راجہ کلیان مل، راجہ بیکانیر، و پسرش رایسنگھ، روی بندگان بدرگاہ
 تریا جاہ نہادہ، نقد اخلاص را پیشکش آوردند. چون آثار حسن اعتقاد،
 از صفحہ احوال پدر و پسر واضح و لائح بود، صبیہ رای کلیانمل داخل
 اہل حرم گشت. و قریب پنجاہ روز آفتاب عدالت، و نصفت،
 بر احوال زیر دستان ناگور تہمت. و از انجا بقصد زیارت شیخ فرید الدین
 مسعود شکر گنج، کہ در فصبہ اجودھن مشہور بہ پٹن مدفونست،
 اعلام دولت افراشته شد، و رای کلیانمل را، کہ از غایت فرہی
 و تفومندی بر اسپ سوار نمی توانست شد، رخصت بیکانیر فرمودہ،
 رای سنگھ پسر او را حکم فرمودند، کہ ملازم رکاب ظفر انتساب باشد.
 و او بدوام خدمت، بمراتب عالی ارتقا یافت. چنانچہ شہہ از احوال،
 او در موضع خود مرفوم فلم خواهد گردید.

و دران صحاری و بوادی گورخر بسیار میباشند، و چون آنحضرت
 شکار گورخر نکرده بودند، راغب شدہ، در اثناء راہ، روزی، قریب
 بہ نیمروز فراوان خبر آوردند، کہ گلہ گورخر قریب اردوی ظفر اثر
 دیدہ اند. حضرت در همان زمان، بر اسپ سبکت، کہ بر باد صبا،
 سبقت کردی سوار شدہ، چہار پنج کرورہ راہ طی نمودہ، بآن گلہ
 رسیدند. و از اسپ پیادہ شدہ حکم فرمودند، کہ جمیع مردم توقف
 نمایند، و خود بنفس نفیس با چہار و پنج بلوچ، کہ راہبر آشنای
 آن صحرا بودند، تفنگ بدست گرفته متوجہ گلہ شدند. و در ضرب اول، یک
 گورخر را زدند. و دومی گلہ از آواز تفنگ وہم خوردہ، متفرق گشتند.
 و آنحضرت، باہستگی، خود را رسانیدہ دیگری را زدند. و همچنین
 سیزدہ گورخر، بدست مبارک خود، زدند. و امروز قریب ہشتاد کرورہ
 راہ، بشوق شکار، پیادہ طی نمودہ بودند.

و از انجا، عنان توجه، بصوب اردوی همایون، مصروف فرمودند. و حکم شد، که سیزده گورخر را بر اوابه ها بار کرده، در اردو آوردند. و در پیش دولتخانه، گوشت آنها را، بر امرا، و مقربان تقسیم نمودند.

و از انجا، یگوج متوان، متوجه اجودهن گشتند. و چون ظاهر قصه اجودهن، معسکر همایون گردید، آنحضرت بصدق نیت، و صفای طوشت، از گرد راه بمزار مورد الانوار توجه فرموده، لوازم طواف، و شرائط زیارت بجا آورده، رسم فقر و احتیاج از خدام آن بقعه بر طرف فرمودند. و بحسب اتفاق، دولتخانه عالی را، در جا که نصب نموده بودند، که باطافت سبزه، و ریاحین رشک چمنهای خلد برین بود، و از خومی آن گلشن، حکم اشرف نفاذ یافته بود، که هیچکس بکفش، پای بران سبزه زار نه نهد. روزی راجپوتی کرمسی نام، که بمزید قرب اختصاص داشت، پای برهنه میرفت و خاری بیای او خلیده که از شدت الم آن، بیطاعت گشت. و بعد از دو روز بدان الم در گذشت. و این معنی موجب تنفر خاطر اشرف گردیده، حکم فرمودند، که من بعد هیچکس پای برهنه دران مرغزار نگردد.

و بعد از چند روز، عنان عزیمت بصوب لاهور معطوف گردانیدند. و در اوان توجه، چون ایات عالی بدیبالپور رسید، میرزا عزیز کوکلتاش، ملقب باعظم خان، و مشهور بمیرزا کوکه، که جاگیدار آن برگنه بود، در مقام ضیافت شده، التماس نمود، که سوکب همایون، چند روز دران حدود از تعب راه بر اساید. حضرت خلیفه الهی، بنده نوازی کرده، منزل او را مسرف ساختند و چند روز، بلوازم جشن پرداخته، روز آخر، ایام ضیافت، بشکشا لائق از اسپان عربی، و عراقی، بازیهای طلا، و نقره، و فیلان کوه پیکر، با زنجیرههای طلا و نقره، و جللهای

مخمل، و رزبفت، و چنگهای طلا و نقره، و زر، و جواهر، و لالی،
 و یوافیت، کرسیها و پلنگ، و چوکی طلا، و ظروف و اوانی طلا، و نقره،
 و اقمشه فرنگی، و زومی، و خطائی، و یزدی با دیگر نفایس، اجناس
 و ظرایف امتعه بیرون از حد فیس، از نظر اشرف گذرانیده؛ و همچنین
 بجهت شاهزاده کامگار، و مخدرات تنق عصمت تحفههای گران بهای،
 تکلف پیشکش کرد. و بعد از گذرانیدن پیشکشها، سایر ارکان دولت،
 و نزدیکان پایه تخت خلافت، و تمام ارباب مفاصیب، و اهل فضل،
 که ملازم یکاب همایون بودند، بلکه مجموع لشکر منصوبه را، از مائده
 انسانیت و مردمی خود، معظوظ و بهره مند گردانید. و شبنم محمد
 غزنوی، تاریخ جشن را این مصراع یافته بود.

• مصراع •

مهربانان عزیزند شه و شهزاده

باینجمله این قسم ضیافت را کم کسی متکفل شده باشد.

ذکر وقایع سال شانزدهم الهی

ابتدای اینسال، روز دو شنبه، هیزدهم شوال، سنه ثمان و سبعین
 و سعماته بود. در اوائل اینسال، از دیدالپور، متوجه لاهور گردیدند؛
 و حسین فلیخان، که حاکم لاهور بود، باستقبال شتافته، شرف زمین بوس
 دریافت. حضرت خاتمه الهی اردوی همایون را، در نواحی ملکپور
 گذاشته، جریده لاهور بسوی آوردند. آفریز و شب، بغشاط و انبساط
 در سفارل حسین فلیخان گذرانیدند. و روز دیگر، خان مشارالیه، نقد
 جانرا بر خوان اخلاص نهاده، با بدسکشهای لائق، از نظر اشرف گذرانید،
 و عازم اردو گشتند. و چند روز، که نواحی لاهور مضرب خیام فلک
 احتشام بود، اوقات گرمی صرف شکار میند.

از آنجا از راه حصار فیروزه، متوجه زیارت روضه قدسیه، خواجه معین الدین گشتند. چون مادر ناهید بیگم، مفکوحه محب علیخان، پسر میر خلیفه زن میرزا عسی ترخان حاکم تهته بود، و میرزا علی ودیعت حیات سپرده بود، ناهید بیگم، برخاست حضرت خلیفه الهی بدیدن مادر، و آوردن دختر میرزا علی جهت خدمتکاری حضرت خلیفه الهی یکسال پیش ازین بسند رفته بود؛ و محمد باقی ترخان، که پسر میرزا علی باشد، درینوقت قائم مقام پدر شده، صحبت او با ناهید بیگم بر نیامده، ناهید بیگم زنجیده، بدرگاه عالم پناه رسیده؛ و حقیقت ظلم و ستم محمد باقی ترخان، و بی ادبی، که نسبت به بندهای درگاه نموده بود، بعرض رسانیده، گفت اگر محب علیخان پسر میر خلیفه را، که شوهر اوست، فی الجملة رعایت فرموده، رخصت فرمائید؛ فتح تهته بسهولت دست خواهد داد. چون ناهید بیگم در وقت آمدن از تهته در بکر، بسطان محمود بگری، که از نوکران میرزا شاه حسین ارغون، و کوکه او بود، و بعد از میرزا شاه حسین بکر در تصرف او بود، ملاقات نمود. سلطان محمود صلائی سمرقندیانه زده گفت، که اگر محب علیخان، به تسخیر تهته، بیاید، کومک دیگر حاجت نیست. من همراه شده، این مهم را با تمام میبرسانم. و ازین جهت، ناهید بیگم در رفان سند بجد تر شده بود. چون حضرت خلیفه الهی، محب علی خان را، که از مدتها ترک سپاهگری کرده بود، علم و تقاوت لطف فرموده، مبلغ پنجاه لک تذکة، از سرکار ملتان جهت مدد معاش جاگیر دادند. و مجاهد، نبیره دختری محب علی خان را، که جوان مردانه و شجاع بود، همراه ساخته، بسعید خان، که حاکم ملتان بود، فرمان نوشتند، که کومک محب علیخان باشد. درینوقت، که آیات جلال، از جانب پنجاب، متوجه

دارالخلافت فتحپور شد، محب علیخان را رخصت کرده، روانه ساختند. چون محب علیخان بجاگیر ملتان، رسیده، در مقام اجتماع مردم شد، فریب چهار صد سوار، بار جمع گشتند؛ و با اعتماد سلطان محمد بکری، متوجه شده، با و خطرها نوشتند. سلطان محمود در آمدن لشکر بادشاهی را در ولایت خود تجویز نکرده، سخفانیکه در وقت رفتن به ناهید بیگم گفته، و وعدها داده بود، افسانه انگاشته، پیغام کرد، که ازین راه نمیگذارم؛ اگر برای جیسلامیر متوجه تپته شوید، لشکر خود را بکومک شما فرستاده، انواع امداد خواهیم نمود. محب علیخان، و مجاهد نبیره او، توکل کرده، متوجه بکر گشتند، و سلطان محمود، تمام لشکر خود را بر سر راه ایشان فرستاد، و مردم او جنگ کرده، شکست یافته، در قلعه ماتیله متحصن شدند؛ و مدت ششماه، قلعه ماتیله را، مجاهد و محب علیخان محاصره کرده، بصلاح گرفتند.

درینوقت مبارک خان نام غلام سلطان محمود، که وکیل او بود، از سلطان محمود بواسطه توهمی رنجیده، پیش محب علیخان آمد. محب علیخان فوت گرفته، آمده، قلعه بکر را محاصره کرد. و سلطان محمود تمام لشکر خود را، که فریب دو هزار سوار، و چهار هزار پیاده نیر اندز، و توپچی بود، از قلعه بیرون فرستاد، که جنگ کند؛ و این جماعت، جنگ کرده، شکست یافته، بقلعه در آمد. تا مدت سه سال، سلطان محمود، گاه هر روز، و گاه بعد از دو سه روز، کشتیها و غرابها خود اراسته، بجنگ می فرستاد. دو سه مرتبه، تمام لشکر خود را، از سوار و پیاده، بجنگ صف فرستاد. و در هر مرتبه محب علیخان، و مجاهد بر او ظفر یافتند. و چون سلطان محمود خلق کثیر، را در قلعه در آورده بود، از کثرت و ازدحام مردم، عفونت

و بیماری، در میان خلق پیدا شده؛ مرگی افتاد، و هر روز، پانصد کس، و هزار کس میمردند. تا در سنه ثلاث و ثمانین و تسعمائة، سلطان محمود، نیز فوت کرد، و قلعه بکر بتصرف اولیای دولت روز امروز در آمد. و تفصیل این عنقوب مذکور میشود.

بالجملة چون حضرت خلیفه الهی، از سیر پنجاب معاودت نموده، در دارالسرور فتحپور قرار گرفتند؛ منعم خان، خانخانان، از جونپور بجهت استغفار تقصیرات اسکندر خان او زک آمد، و اسکندر خان را همراه آورده، شرف ملازمت دریافت؛ و گناهان اسکندر خان بعفو مقرون گشته سرکار لکهنو، بجایگیر او مرحمت شده، خانخانان را بزودی بجهت ضبط و ربط سرحد بنگاله رخصت فرمودند. و از کمال ذره پرورزی، اسکندر خان را نیز، همراه خانخانان بجایگیرش رخصت کردند. و بهر کدام، کمر شمشیر مرصع، و چارقب، و اسب بازین طلا بخشیده سرافراز ساختند. و چون اسکندر خان بخطه لکهنو رسید، بعد از چند روز، سر بدالین بیماری زپاده، در دهم جمادی الاول، سنه تسع و سبعین و تسعمائة، از دار سرور انتقال نمود.

ذکر وقائع سال هفدهم الهی

ابتدای اینسال، روز سه شنبه، بیست و پنجم شوال، سنه تسع و سبعین و تسعمائة بود.

ذکر عزیمت ولایت گجرات

چون همواره، در مجلس فردوس آئین، تعریف ولایت گجرات مذکور میشد؛ و اکثر اوقات، از ظلم حکام آنجا و خود سری آن طائفه، که ملوک طوائف شد، بهم در افتاده، در خرابی بلاد عباد میکوشیدند،

و از گوشه، و کنار، بعرض اشرف اقدس میرسید. و درین ایام، خاطر اقدس، از فتنه اهل بغی، و تسخیر فلاح رفیع النشان بالکلیه جمع شده بود، عزیمت تسخیر ولایت گجرات، مصمم ساخته، فرمان جهان مطاع بلحضار لشکرها صادر فرمودند. بتاریخ بیستم شهر صفر، سنه ثمانین و تسعمانه، موافق هفدهم سال الهی، پای دولت در کاب سعادت نهاده، شکار کنان، متوجه اجمیر گردیدند. و روز سه شنبه، پانزدهم ربیع الاول، سنه مذکوره، از گرد راه بمزار فائض الانوار، حضرت خواجه معین الدین شتافته، لوازم زیارت بتقدیم رسانیدند. و مشائخ، و خدام، و مجاوران آن بقعه شریفه، را بانعام وافر مسرور و خوشوقت ساختند. روز دیگر بزیارت سید حسین، خنگ سوار، قدس سره، که از اولاد امام زین العابدین رضی الله تعالی عنه است، و در بالای کوه اجمیر مدفون است، تشریف بردند.

روز دیگر، میر محمد خان آتکه، مشهور بخان کلان را، با ده هزار سوار جواز، برسم منقلای، پیش از خود تعیین فرموده، بست و دوم، شهر ربیع الثانی، آیات عایدات، نیز حرکت آمد.

لشکر افلیم ستان کوچ کرد،

چرخ وزمین، هر دو یکی شد بگرد.

و در دو منزلی داگور، منهبیان خوشخبر بمسامع عز و جلال رسانیدند، که در شب، چهار شنبه، دویم ماه جمادی الاول، سنه ثمانین و تسعمانه موافق سال هفدهم الهی، در اجمیر بعد گذشتن دو گهزی، و چهار پل بطالع حوت، حم سببحانه و تعالی، دری از بحر شاهلی، و گوهری از درج بادشاهی، کرامت فرموده، در عقد سلطنت، و سلک خلافت، گوهری گرانمایه افزود، حضرت از استماع این بشارت، مراسم شکر الهی

بتقدیم رسانیده، چند روز بر بزمگاه عیش و عشرت، تکیه زده، عموم خلایق را، از خوان احسان خود، کامیاب گردانیدند، و چون این ولادت با سعادت، در منزل شیخ دانیال، که از مشائخ وقت، در صلاح و تقوی ممتاز بود، شرف وقوع یافته بود، شاهزاده خجسته قدم صاحب اقبال را، شاهزاده دانیال نام نهادند. و بعد از فراغ خاطر دریا مقاطر، از مجلس سوز و سرور، رایت عزیمت، ازان گل زمین بر افراشته، نهم جمادی الاول، ظاهر ناگور معکسر همایون گردید؛ و چهارده روز دران منزل، بجهت سرانجام سپاه، توقف فرمودند.

و ازانجا نهضت نموده، بنواحی میرتهه رسیدند. اتفاقاً درین منزل، خبر رسید، که چون میر محمد خان بنواحی سروهی رسید، راجه سروهی اظهار اطاعت و بندگی نموده، چند کس از راجپوتان خود را، بطریق ایلچی گری، بخدمت میر محمد خان فرستاد. و چون ایلچیان بخدمت خان در آمدند، و مدعیات خود را بعرض رسانیدند، و جوابی که موافق مقتضای وقت بود شنیدند، میر محمد خان، ایلچیانرا خلعتها لطف نموده، پان رخصت، که قاعده اهل هندست، بدست خود میداد. یکی ازان بیباکن، جمذری بر سینه خان زد، که پشت شانه سر بدر کرد. درینوقت، بهادر خان نام جوانی، از نوکران میر محمد خان، که در پس سر خان ایستاده بود، و الحال در سلک امرا انتظام دارد، پیش درید، و آن راجپوت را، گرفته بر زمین زد. و محمد صادق خان، که پهلوی خان نسته بود، بر جسته بزخم خنجر آن ملعون را بقتل آورد. چون این خبر بعرض حضرت خاقان کشور ستان رسید، همان روز لشکر خان، میر بخشعی را، پیرویش میر محمد خان فرستاده، روز دیگر کوچ فرمودند. و صادق محمد خان و دیگر امرا، جراحان طلبیده، زخم خانرا درختند. و بمحض اقبال

بادشاهی، آنچنان زخم عقیف در عرض پانزده روز التیام پذیرفت. چنانچه خان مشارالیه، ترکش بمیان بسته، بر اسب سوار شد. و حضرت خلیفه الهی، بکوچ متواتر مراحل طی نموده، بیستم جمادی الثانی، بلشکر منقلای ملحق گشتند. و چون بسروهی رسیدند، هشتاد نفر راجپوت در بتخانه، و هفتاد نفر در منزل راجه سروهی، قرار مردن داده ایستادند. و حسب الحکم جهان مطاع، در لمحک بقتل رسیدند. دوست محمد، پسر تاتار خان، در منزل راجه شهادت یافت. و درین منزل رای اقلیم کشای چنان تقاضا نمود، که یکی از بندگان درگاه را بچودهیور تعیین فرمایند. تا آن سرحد را مضبوط داشته، راه گجرات را روان دارد. که از وانا کیکا بکسی مضرت نرسد. و فرعه اینخدمت بنام رایسنکه بیکانیبری برآمده، جمعی کثیر از ملازمان درگاه را با او همراه نموده، فرامین بامرا و جاگیرداران آنصوبه، شرف صدور یافت؛ که هرگاه رایسنکه بخدمتی متوجه شود، بکومک او حاضر شوند. و آیات عالی، از سروهی، کوچ بر کوچ متوجه پتن نهر واه شد. چون بقصبه دیسه، که بیست کوهی پتن ست رسیدند، خبر رسید، که پسران شیرخان فولادی سپاهی و عیال خود را گرفته، بجانب ایدر میروند. حضرت خلیفه الهی، راجه مانسنکه، را با فوجی اراسته، بتعاقب ایشان فرستادند. و غره رجب سنه ثمانین و تسعمائنه، ظاهر پتن معسکر خسرو روی زمین گشت. و یکپخته، دران مقام توفف فرموده، حراست و حکومت آن ناحیه را، بسید احمد خان باره، که بصفت شجاعت، و شهامت، و کثرت اعوان، و انصار، از سادات همدروستان ممتاز بود، تفویض فرمودند. همدرین منزل، راجه مانسنکه، آمده، عقیمت سیار از پس ماندهای افغانه آورده، بنظر اقدس در آورد.

و رایات جهانکشای، متوجه احمد آباد گشت. درین وقت حضرت به پٹن رسیدند. شیر خان فولادی، که بر سر احمد آباد رفته مدت ششماه، اعتماد خانرا محاصره داشت، از شنیدن توجه رایات جهانکشای، بطرفی گریخت؛ و هفوز دو منزل از پٹن نهضت فرموده بود، که سلطان مظفر وند سلطان محمود گجراتی، که اعتماد خان او را دائم مقید و محبوس میداشت، چنانچه تفصیل احوال او، در طبقه گجرات سمت گذارش خواهد یافت، بمرافقت طلیعه فتح و فیروزی باستقبال موکب ظفر، و بهروزی، بر آمده، یکشنبه نهم رجب، بسعدت عتبه بوسی مشرف گردید. و روز دیگر، اعتماد خان حاکم احمد آباد، و میر ابوتراب، و سید حامد بخاری، و اختیار الملک، و ملک الشرق، و وجیه الملک، و الغ خان حبشی، و جهجار خان حبشی، و دیگر سران، و سرداران گجراتی، که تفصیل اسامی ایشان، بطویل می انجامد، مشرف زمین بوس استسعاد یافتند؛ و هریک، فراخور حالت و استعداد خود، پیشکشهای لائق از نظر اشرف گذرانیدند. و ازان میان اعتماد خان، مقالید شهر احمد آباد را، علاوه پیشکش خود ساخته، اظهار نیکو خدمتی و خلوص عقیدت نمود.

• بیت •

هر طرفی، کاختر او رو نهاد،
 فتح او دید، و در دولت کنسداد.
 خاک درش بر سر شاهان سزاست،
 خاک بران سر که نه آتش هواست.

و چون مقربان درگاه، آثار نفاق، و عدم اتفاق، از سواد پیشانی امراء حبش دریافته، این معنی را بعرض اشرف رسانیدند؛ حضرت خلیفه الهی باوجود کمال وثوق برعون و نصرت الهی، که همواره قرین و همفشین عزائم

بادشاهی است، از روی احتیاط، سرداران حبشی را بمعتمدان درگاه سپرده، متوجه احمد آباد گردیدند. و روز جمعه، چهاردهم رجب، کفار دریای احمد آباد، معسکر اردوی همایون گشت. و خطبه بنام فامی آنحضرت خواندند. و جمهور خلایق و عموم متوطنان سواد اعظم احمد آباد، بقدم استعجال، استقبال نموده، بلوازم دعا، و ثنا قیام نمودند. و بتاریخ بیستم رجب، سید محمود خان بارهه، و شیخ محمد بخاری دهلوی، مخدرات سرپرده عفت را بیایه سریر اعلی آوردند. و بهمین تاریخ، جلال خان قورچی، که نزد رانا، رسالت رفته بود، بشرف پایدوس مشرف گشت، و چون ابراهیم حسین میرزا، و محمد حسین میرزا ولایت بروج، و بروده، و سورت را، که بتغلب متصرف شده، رایت مخالفت برافراخته بودند، رای افلیم ازای چنان اقتضا نمود؛ که عرصه ولایت گجرات را، از عبار فساد این گره، بالکلیه صافی سازند. و بجهت انفاذ این اراده، روز دو شنبه، دویم شعبان، از کفار دریای احمد آباد کوچ نموده بجانب کذبایت متوجه شدند. و اعتماد خان، و دیگر امراء گجرات، بوسیله ارکان دولت، بجهت سرانجام خود، بخصم دوسه روزه حاصل نموده، در احمد آباد توقف نمودند. و درین فرصت، اختیار الملک، که عمده امرای گجرات بود، در شب چهار شنبه، چهارم شعبان، از احمد آباد گریخته، بطرف احمد نگر و ایدر رفت. چون اعتماد بر امرای گجرات نماند، اعتماد خان را حواله شهناز خان کندو فرمودند.

و روز جمعه، ششم شعبان، به بقدر کذبایت، نزول اجلال اتفاق افتاد. بعد از سیر و تماشای دریای شور، روز پنجمینده، دوازدهم شعبان، از کذبایت کوچ کرده، چهاردهم ماه مذکور، ظاهر قصبه بزوده، معسکر همایون گردید. درین منزل، بر تو خاطر آفتاب اشراق، به تظلم مهم

أفاق انداخته، عذران حکومت و حراست ولایت گجرات عموماً، و دارالسلطنت احمد آباد خصوصاً، بید اقتدار میرزا عزیز محمد کوکلتاش ملقب به خان اعظم، تفویض فرموده، رخصت انصراف ارزانی داشتند

ذکر فرستادن امرا بمحاصره قلعه سورت

بعد از رخصت اعظم خان، رای عالم آزادی عزیمت تسخیر سورت که مقرر و مامن میرزایان بود نموده، پیش از خود، سید محمود خان بارهه، و شاه قلیخان محرم، و خان عالم، و راجه بهگوان داس و کنور مانسنگه، و فاضل خان، و دوست محمد خان و بابا دوست، و اسلیم خان، و کاکر علی خان و پاینده محمد خان مغول، و میرزا علی علم شاهبی، و جمعی دیگر را، بدفع محمد حسین میرزا، که در قلعه سورت بود فرستادند. و روز دیگر، که هفدهم شعبان باشد، یک پهر از شب گذشته بود، که مفهیمان خبر آوردند که چون خبر توجه آیات عالیات، در قلعه بروج، بابراهم حسین میرزا رسید، رستم خان رومی را بقتل آورده، از غایت غرور و استکبار، از هشت گروهی اردوی معلا گذشته، میخواهد که غبار فتنه و فساد بر انگیزد. بمجرد استماع اینخبر، آتش غضب بادشاهی التهاب یافته، همان ساعت، خواجه جهان، و شجاعت خان، و فلیح خان، و صادق خان را، در خدمت شاهزاده کامگار سلطان سلیم تعیین فرموده، بدات اشرف بگوشمال ابراهیم حسین میرزا، متوجه شدند. و ملک الشرق گجراتی را، که از راههای انحدود صاحب وفوف بود، در رکاب ظفر انتساب گرفته، شهیدار خان میر بخشبی، را بجناب تعجیل فرستادند، تا سید محمود خان بارهه و شاه قلی خان محرم، و دیگر امرا را، که به تسخیر قلعه سورت نامزد شده بودند، بمواکب همایون ملحق گردانند. و پاره ازان شب، و اکثر روز دیگر، سمند عالم نورد

در جستجوی آن گروه، بی عاقبت قطع مسافت نمود. و چون شب رسید، حضرت خلیفه الهی، با چهل سوار، بکنار آب مهندزی رسیدند. و در آن طرف آب، در قصبه سرفال، ابراهیم حسین میرزا فرود آمده بود. نندگان درگاه و مقربان بارگاه، از استماع این خبر، شروع در جبه پوشیدن کردند.

مقارن این حال، سید محمود خان باهه، و شاه قلیخان محرم، و خان عالم، و راجه بهکوانداس، و کفور مانسنگه، و سلیم خان کاکر، و علی خان، و نانا خان فافشال، و حاجی یوسف خان، و دوست محمد، و بابا دوست، و زایسال درباری، و بهوج ولد سورجن، و جمعی دیگر، ایلغار نموده، شرف موافقت و دولت مواعلت دریافتند. و کفور مانسنگه، با استدعا و التماس، متکفل خدمتکاری هراول گردید. و باوجودیکه مجموع نندگان درگاه، از حد نفر متجاوز نبودند، حضرت خلیفه الهی، بی تامل و تعاشی، خنک جهان فرود را، در دریا انداخته، از آب گذشتند. و ابراهیم حسین میرزا، با آنکه هزار سوار بخود همراه داشت، ازین جرات و جسارت، متفطن شد، که حضرت بدات افدس، و نفس مقدس، تشریف دارد. علی الفور مکمل و مسلح شده، برآه دیگر از سرفال برون رفت. و آهنگ جنگ، مردم خود را توزک می نمود. و چون از کنار آب مهندزی، تا دامن قلعه، شکستگی بسیار و افعست، کفور مانسنگه، و جمعی که در خدمت هراول نامزد شده بودند، برآه دیگر افزودند. و حضرت اعلی، از راه دیگر فریب بدروازه که بطرف آبست رسیدند. درین اندامی دولت چند، از آن گروه خون گرفتند، در کوچه بقدیخان کمان در آمده، و آهنگ جنگ ایستادند. مقبول خان غلام قلمانی که در آن روز، پیش حضرت می نشست، تیغ انتقام از نیام اخته، یکی

را بر خاک هلاک انداخته، چند کس را مجروح ساخت. و درین هنگام، معلوم حضرت شد، که ابراهیم حسین میرزا، از قصبه سرنال بیرون رفته؛ امر عالی فغان یافت، که سپاه رزمخواه از دیوار پست بیرون رفته، بتمامقرب او پردازند. فوج منصوره چون، از دیوار پست، بفضای صحرا رسید، و تقارب صفین دست داد، ابراهیم حسین میرزا بر تاتار خان قاقشال، و جمعی تیر انداز، که بخدمت اوقچی گری مقرر شده بودند، حمله آورده با وجودیکه در تردد تیر اندازی سعی تمام بجای آوردند، خیلکی راه درانید. بندهای درگاه، هر یکی نقد جانرا بر کف اخلاص فهاده پروانهوار خود را بر آتش حرب زده، ترددات بهادرانه نمودند؛ و جمعی کثیر را، از هر طرف مخالف بر خاک هلاک انداختند. درین وقت، بهوپت ولد راجه بهار مل، که از جوانان مردانه بود، بر فوج غنیم تاخته داد مردی و مردانگی داده کشته شد؛ و مخالفان ازین معنی استظهار تمام حاصل نموده، حمله دیگر آوردند. بحسب اتفاق، فوج منصوره در زمین قلبی ایستاده بود، که سه سوار پیوسته، بیکدیگر نمی توانستند ایستاد. و از هر دو طرف آن زمین، زقوم زار بود؛ و چون حضرت از کمال شجاعت در پیش ایستاده بودند؛ و راجه بهگوانداس همعنان بود، سه سوار بیدولت، پیش تاخته، یکی بر راجه بهگوانداس متوجه شد؛ چون بوقه زقوم حائل بود، راجه بر رکاب ایستاده، بر چه حواله او نمود، و آن بیعاقبت زخم گران یافت، باز گشت. و آن دو مخدول دیگر، بر حضرت حمله آوردند. آنحضرت بدات اقدس، متوجه آنها شدند؛ و آن دو مخدول بلکه جمیع مخالفان تاب حمله، که کوه را طافت آن نباشد، نیارده، بر بگریز فهادند.

* بیت *

گاه دغا، یکنه چون صد سپاه، ملک ستاننده تر، از مهر و ماه.

و درین هنگام، مقبول خان غلام، و سرخ بدخشی، خود را، بآنحضرت رسانیدند. آنحضرت هر دو، را بتعاقب آن دو کس فرستاده، منتظر هبوب ریاح فتح و نصرت میبودند، و افواج منصوره، از معاینه این امر هائل، نقد جانرا برکف ایثار نهاده، از هر طرف تاخفتند. و بفعال مراکب، خاک بیدرستی، و غبار خدلان بر سر و رخسار آن گروه پاشیده، از کشته پشته ساختند؛ و ابراهیم حسین میرزا، خاک ادبار بر فرق روزگار خود بیخته، راه فرار پیش گرفت. و بهادران نبرد آزمای، پاره راه تعاقب نموده، چند کس دیگر را بشاک هلاک انداختند. و چون تاریکی شب، اضافه تاریکی بخت آن گروه گردید، امر عالی نفاذ یافت، که دلاوران از تعاقب آن برگشته روزگار، متعاف شوند. ابراهیم حسین میرزا، ناچندی، جان بسلامت برده، از راه احمد نگر، بطرف سروشی رفت. و آنحضرت، در نصد سرفال قرار گرفت؛ و مراسم شکر الهی تقدیم رسانیدند. و هر کس، که درین یورش توفیق خدمتگاری یافته بود، بمرید التفات، و ازدیاد منطب، و جاگیر سرفراز شد.

و روز دیگر، فرین فتح و نصرت، متوجه اردوی معلا گردیدند. و پیش از خود، سرخ بدخشی را، که درین یورش خدمات پسندیده، از و ظهور آمده بود، رسانیدن اخبار فتح، بخدمت شاهزاده فرستادند. سرخ چون خبر فتح رسانید، از شاهزاده‌ها، و حضرات سرپرده عفت، و امراء و ارکان دولت، چندان رعایت یافت، که تا آخر عمر، بی نیاز بود. و موکب اقبال، شب چهار شنبه، هژدهم شعبان، بعد از انقصاب یک پهر، از شب، در ظاهر فصد بروده، بآردوی بزرگ ملحق گشت. و روز دیگر براج بهکوانداس که، درین معرکه مکر آثار شجاعت و شهامت از و ظهور آمده بود، علم و نقاره مرحمت فرمودند.